

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – 28 نومبر 2012

در رثای استاد سخن، ملک الشعراء "هاتف"

خامکوک و تار و پود این مقاله روز نهم نهمبر تنیده شده بود؛ همزمان با اعلام تسلیت پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" نسبت رحلت استاد هاتف. مقدر مگر چنان بود که پخته مقاله بعد از تأخیر چندین روز عرضه گردد.

اواخر پارسال بود که دوست دانشورم، محقق فرزانه و پرکار، نصیر جان "مهرین"، کتاب مستطابی را برایم فرستاد؛ به رسم هدیه و تحفه گویا. کتاب یادگار طبع و قادی شاعر بلندآستان دوران ماست – «استاد محمد ظاهر "هاتف" ملک الشعراء». من که از شعر بی حد خوشم می آید و از سخن ستره (سُترده) و نظیف لذتها همیبرم، این تحفه گرانبها را زیب و زینت دواوین شعرای معظمی ساختم که در طاق بلند کتابخانه ام سر می افرازند. این کتاب حجیم را که به همت فرزندی استاد، عمر جان "هاتف" در اتازونی حلیه طبع به تن کرده است، روزی چند و متواتر از نظر گذراندم و از محتویات آن تا دل بخواهد حظ بردم. قرار را بر آن گذاردم که در باره این کلیات که از غنیمتهای بزرگ ادبی دوران ماست، چیزی بنگارم؛ بر سیل تقریظ. مگر حیف که مزاج باصطلاح کابلی "جان آسره"؛ یعنی "راحتخوی" و "استراحتخواه" – من و فرصتی بس اندک که در اختیار دارم، این امر را از امروز به فردا انداخت و قضاء چنان مقدر کرده بود که آن سطور را اینک ضمن رثائیۀ مرگ استاد رقم بزنم.

جناب "هاتف" از مکتب دو استاد سخن – که هر دو ملک الشعراء زمان خود بودند – فیض برد، بر فنون ادبی چیره گشت و قدرت شعری را به ذروه اش و تا جائی رسانید، که خود استاد گردید و

"ملک الشعراء در غربت". سبک شعری استاد هاتف، ادامه سبک استادان ایشان است که بر مکتب هند یا سبک هندی اشراف داشتند.

استاد هاتف ضمن "چند کلمه عرض حال نگارنده" فرماید: « شکسته بسته ای چند که ظاهراً در کالبد شعر به مطالعه دوستان میرسد، زاده عواطف و احساسات آشفته دماغی ست که وقتاً فوقتاً از ساحه تخیل و تصور بر روی کاغذ نقش و صحافی را سیاه گردانیده است. خوب نمیدانم چه نیروئی باعث شده باشد که با همه بی اطلاعی از دقایق این فن، خاطرِ بری الذمه را متهم به شعر گفتن کرده ام و کدام شور جنون مرا به غرقاب این بحر بیکران پرتاب نموده که ساحل نجات از آن معلوم نیست؟ ای کاش در همان اول مرحله اندکی از غوامض و پیچیدگیهای هنر شعر و ادب آگاهی میداشتیم تا اصلاً به این فن شریف ولی مشکل دست نمیزدم و سروده های زبان و قلم را در ورطه هزارگونه شماتت و ملامت قرار نمیدادم؛ چه عجب که با شمه ای وقوف هم زبان معذور بی صرفه سرائی و دل از خودرفته، فرمانفرمای گویائی ست....»

این جملات که صفحه آرای عنفوان کلیات استاد هاتف است، از کمال شکسته نفسی و انکسار شاعر حکایت دارد. اما سخندانان و دقیقه سنجان دانند، که استاد سخن را تا کدام اوجها بالا برده است؛ و حسرتا که زبان لال مرا یارای مقال نیست. و دردا که این کلیات هم مشحون است از اغلاط تایپی و املائی، در حدی که حالت مغلوط کلمات بسا مصراعها و ابیات را از وزن می اندازد. بلی؛ درین کتاب نیز به مانند بسا کتب دیگر مدوّن و طندارانم، املای واحد سراغ نمیگردد، که درینجا هم "رهنمود املای دری" یادگار رژیمن خبیث و منفور "خلق - پرچم"، رول منفی خود را بازی کرده است.*

پارسال دقیقاً به تاریخ سیزدهم جولای بود که قصیده سرای کم همتای و همکار وفادار پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" - جناب نعمت جان مختارزاده - زحمت تایپ کردن مشاعره جالبی را بر خود هموار کرده بود، که به استقبال از یکی از غزلهای مشهور استاد "هاتف" زیر عنوان "خسته ام" در سال 1379 در مجله "آئینه افغانستان" نشر شده بود. درین مشاعره استقبالیه، چند شاعر نامدار اشتراک کرده بودند؛ از جمله جناب فخرالشعراء استاد "اسیر"، جناب الحاج ناظم باختری، خود جناب نعمت جان مختارزاده، جناب سید عبدالقادر "جاهد"، جناب الحاج احمد شاه "سدوزی". پسانها دو شاعر دیگر پورتال، هر یک جناب تیمورشاه تیموری - تیموری صاحب بزرگوار - و این کمینه هم سروده های استقبالی خود را بدان افزودند، که همه در پورتال نشر گردید. هدف از تذکر این نکته این بود که ضمن نشر این مشاعره، برای اولین بار نشیده ای از استاد هاتف زیب و زینت صفحات ادبی پورتال میگشت. از صمیم دل آرزو داشتیم که این کار و خیرِ مقدمی که بدین مناسبت به استاد از طرف پورتال گفته شد، نویدآور پیوستن استاد هاتف به

پورتال باشد، که ما را در سر براه ساختن و تشکیل "انجمن شعرای افغان در پورتال"، گامی مهم به جلو می انداخت. متأسفانه که نسبت کسالت مزاج استاد هاتف و شاید هم به علت عدم دسترس ایشان به امور تخریکی و کمپیوتر، این آرزوی پورتال برآورده نگردید.

گویند که انسان زاده محیط و شرائط ماحول خود است و بر همین نهج است که اثرپذیری از زمان را در اشعار استاد هاتف از جهات فراوان مشاهده میکنیم. درینجا اما فقط به دو نکته مختصر اشارتی میکنم:

رسم زمان ماست که سخنسرایان ترکیبات عوام را تیمناً در شعر خود میگنجانند، برخلاف و به رغم نویسندگان که عار دارند از آوردن و جادادن کلمات و اصطلاحات عامیانه در کلام ادبی خویش!!! شعرای نامدار زمان ما - از ملک الشعراء قاری و شاگرد نامدارش ملک الشعراء بیتاب گرفته تا استاد سخن "اسیر" - مگر با جرأت تمام کلام خود را با اصطلاحات عامیانه چاشنی و رونق داده اند. تکرار حَسَن** اینکه کلام دو استاد مسلم زمان ما و دو ملک الشعراء نامدار افغانستان، حضرات قاری عبدالله خان و صوفی عبدالحق خان بیتاب مشحون است از کلمات و ترکیبات عوام، که یادآور و جلوه گر سرگی و سچه بودن زبان دری افغانستان در طول اعصار و قرون است***. به این چامه مختصر استاد هاتف که وضع مردم کابل را در زمستان خنک و پُر لای و گل با طنزی گوارنده و خوشنمای ترسیم میکند، توجه فرمائید:

این چه قحطی ست که در تیل و نمک میبینم	شکـــر و آرد به بازار کمک میبینم
شد زمستان و درین قیمتی چوب و زغال	مفلسان را ز خنک قاغ و خشک میبینم
برق را نیز بدین آمد و رفت بسیار	گـــرم در مِلْعَبَه چشم پُتک میبینم
دبه بنیه گـــر و کندوی حنّاط خسیس	دائم از روغـــن و از آرد تکک میبینم
بام مستخدم و مأمور بود روی زمین	قصر تاجـــر همه را سر بفلک میبینم

هاتف از کوچه و بازار شکایت منما

که توجه همه را وقفِ سرک میبینم

"سَرک" در مقطع نشیده، فکر کنم که مراد از "سرکِ قیر" است که در آن زمان بشکل خیلی محدود، فقط در دو طرف دریای کابل - از پل باغ عمومی گرفته تا پل شاه دوشمشیره - وجود داشت. دیگر کوچه ها و بازارهای کابل همه خامه بودند و در وقت برف و باران پر از گل و لای و به اصطلاح مردم کابل "سَتمَه سَتان"!!!

استاد هاتف نیز مثل دیگر سخنگویان بادرد زمان ما، بسیار داد از وطن و آزادی میزده است. به این چند بند از "ترانه وطن" که بی حد مطمئن ست و حدیث را به اعجاز میبرد، توجه فرمائید:

ترانه وطن

من رادمرد میهنم آگه به درد میهنم

چون کوه پابرجاستم در گرم و سرد میهنم

حب وطن دین من است

من فرق دربان بشکنم من قفل و زندان بشکنم

پوز ستسم بنیاد را با پتک و سندان بشکنم

آزادی آئین من است

افغان ستان است میهنم بوم و بر وی مسکنم

گر جان دهم در خدمتش آن خاک باشد مدفنم

آن گور و بالین من است

همت چو می آراستند در فطرتم بگذاشتند

آن گاه در خاک و گلم وارستگی را کاشتند

این فخر پیشین من است

خضم است پیش من زبون آید چو وقت آزمون

در زیر سقف نیلگون سازم از دریای خون

این شمه کین من است

از من بگو با خضم دون پایت منه از حد برون

کز غیرت افغانیم حالت نسازم واژگون

از صدق تلقین من است

شبخون زنم بر دشمنان با خنجر و تیغ و سنان

آزاد میسازم وطن از چنگل اهریمنان

این عهد و تضمین من است

نی عیش مالامال باد نی سیم و زر نی مال باد

گر جان و سر هاتف رود پاینده استقلال باد

این لوح زرین من است

معروضات در مورد شعر استاد هاتف و انواع سخن کلیاتش بسیار است، که درینجا محض به همین اجمال اکتفاء گردید. امید است که فرصتی دست دهد تا در زمینه به اِکثار و اِطناب حدیث

رود. این مختصر را مگر با حسن ختامی منظوم می آریم که نیز بمانند خود خامکوک نوشته، به تاریخ نهم نوبار از طبع خامجوش این قلم تراویده است:

مِعمارِ سخنِ رفت

معمار سخن رفت	استاد سخن، بحرِ ادب، قُدوة فن رفت
معمار سخن رفت	محتکده را دید و ازین دارِ حَزَن رفت
معمار سخن رفت	در عالم اشعار ز افکــــــــــــــــار و معانی
معمار سخن رفت	مشک آور دورانِ خُتاسوی خُتن رفت
معمار سخن رفت	زبان زده در مدرسه قــــــــــــــــاری و بیتاب
معمار سخن رفت	شاگردِ وفــــــــــــــــادار دو استاد زَمَن رفت
معمار سخن رفت	میهن شده برباد و خــــــــــــــــلائق همه ناشاد
معمار سخن رفت	صد حیف پدیدا و به صد رنج و مِحَن رفت
معمار سخن رفت	دنیا همه نیرنگ و غم و رنج و ملال است
معمار سخن رفت	خوش آنکه چو هاتف ز میان بی چَل و فن رفت
معمار سخن رفت	گر چامه ازین خامه بشکسته نکو باد
معمار سخن رفت	تمجید بر آن شاعر چون سرو چمن رفت
معمار سخن رفت	این نغمه "خلیل" از سر اخلاص سرائید
معمار سخن رفت	از سوگِ میهن شاعرِ فرزندی وطن رفت

توضیحات:

* - "رهنمود املای دری" هموطنان باسواد ما را به دو فریق تقسیم کرد، یکی پابند این رساله و دیگر آنان که پابند احکام و هدایات این جزوه نیستند. اینست که دست آورد این "رهنمود" را نه در "توحید املائی" زبان دری، بلکه در "تفریق املائی" باید دانست!!!!!!

** - "حسن" به فتحین به معنای "نکو" و "زیبا"ست و "تکرار حسن" یعنی "تکرار زیبا". بعض کسان در عوض "حسن" کلمه "احسن" را استعمال کرده و "تکرار احسن" گویند که درست نیست.

چون "احسن" که اسم تفضیل عربی و در معنای "نکوتر یا نکوترین" است، مفهوم مراد را درست افاده کرده نمیتواند. زیرا درینجا از مقایسه "زیبایان" و "نکویان" و "پسندیدگان" سخن نمیرود، که صفت تفضیلی "احسن" را به کار برده، یک "زیبا" را بر "زیبای دیگر" ترجیح بدهیم و یا که یک "پسندیده" را سرآمد تمام "پسندیدگان" بدانیم!!!

*** _ سالها پیش در زمینه سرگی و دیرپائی کلمات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری کابلی، مقاله مبسوط و مفصلی نوشته و شواهد فراوان از متون قدیم نظم و نثر دری آورده ام. علاقه مندان میتوانند این مقاله منحصر به فرد را در آرشیف خلیل الله معروفی و یا آرشیف ادبی - فرهنگی پورتال مطالعه فرمایند.